

Deconstruction and Deontologization of the subject and gender identity: De Beauvoir and Butler

Muhammad Asghari*¹, Bayan Karimy²

1. Associate Professor of department of philosophy, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages-
Tabriz-, Iran
2. department of educational sciences, faculty of humanities and social sciences, university of Kurdistan,
Sanandaj, Iran

Abstract

De Beauvoir and Butler are the most prominent thinkers who have emphasized the necessity of re-reading the subject and gender identity. Their attempt to find the meaning of subjectivism has been accompanied by the necessity to deconstruct the meanings of sex and gender. Accordingly, by focusing on the concept of becoming (De Beauvoir) and performance (Butler), they have sought to change the gender mentality (De Beauvoir) and the plurality of gender identity (Butler). Although Butler started with De Beauvoir with common points of view and owes some of the most important concepts of her thought, her interpretations and results of her thought are broader and more different than De Beauvoir. Explaining the constructivist nature of gender identity, De Beauvoir proposed a change of mindset to end the binary oppositions man-woman. Recognizing the cultural nature of gender identity, Butler exposes the various forms of power and its binary opposites and proposes the plurality of gender identity with the intent of ending gender ideology. According to Butler, although De Beauvoir's constructivist views on gender identity and the formation of the female subject have had a significant effect on the formulation of her views

Key words: De Beauvoir, Butler, Subjectivism, sex, gender, becoming, performance

ساخت‌گشایی و هستی‌زدایی از سوژه و هویت جنسیتی: دوبوار و باتلر

محمد اصغری^{۱*}، بیان کریمی^۲

۱. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

m-asghari@Tabrizu.ac.ir

۲. پژوهشگر فرا دکتری، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

karimibaian@Tabrizu.ac.ir

چکیده

دوبوار و باتلر از برجسته‌ترین متفکرانی هستند که بر ضرورت خوانشی مجدد از سوژه و هویت جنسیتی تأکید کرده‌اند. تلاش آنها در یافتن معنای سوژکتیویسم با ضرورت ساخت‌گشایی معانی جنس و جنسیت همراه بوده است. بر همین اساس، با محور قرار دادن مفهوم شدن (دوبوار) و اجراگری (باتلر) به جست‌وجوی تغییر ذهنیت جنسیتی (دوبوار) و تکثر هویت جنسیتی (باتلر) پرداخته‌اند. باتلر در آغاز با نظریات مشترکی با دوبوار شروع کرده است و وام‌دار برخی از مهم‌ترین مفاهیم اندیشه وی است؛ اما تفاسیر و نتایج اندیشه‌اش گسترده‌تر و متفاوت‌تر از دوبوار است. دوبوار با تبیین ماهیت برساخت‌گرایانه هویت جنسیتی، تغییر ذهنیت را به قصد پایان‌دادن به تقابل‌های دوگانه مردانه-زنانه ارائه کرده است. باتلر با اذعان به ماهیت فرهنگی هویت جنسیتی اشکال مختلف قدرت و تقابل‌های دوگانه آن را افشا کرده و تکثر هویت جنسیتی را به قصد پایان‌دادن به ایدئولوژی جنسیت مطرح کرده است. به‌زعم باتلر اگرچه نگرش‌های برساخت‌گرایانه دوبوار در حوزه هویت جنسیتی و شکل‌گیری سوژه زن تأثیر بسزایی را در تدوین آرای وی داشته است، در نهایت نگرش وی درباره هویت جنسیتی تقلیل‌گرایانه است و در همان چهارچوب دوگانه‌انگاری نفس‌بدن دکارت ارائه شده است.

واژگان کلیدی: اجراگری، باتلر، دوبوار، جنس، جنسیت، سوژکتیویسم، شدن.

۱. مقدمه

نخواهد بود (Rodrigues, 2019: 3). دید انتقادی دوبوار در جنس دوم به تاریخ فرهنگی و نیز ارزیابی او از تحول اجتماعی و نقش نهادهای قدرت، ایدئولوژی و نظم‌های گفتمانی^۷ در برساختن سوژکتیو^۸ زن و ایدئولوژی جنسیت^۹ زیربنای نظری مهمی را در زمینه ساخت‌گشایی سوژه^{۱۰} و جنسیت برای باتلر فراهم ساخته است. باتلر با وجود فراروی از اندیشه‌های دوبوار و ارائه خوانش‌های جدید از اندیشه وی، به این وام‌داری اذعان کرده است (Butler, 1990: 1).

مهم‌ترین موضوعی که باتلر در دوبوار به‌عنوان شالوده هویت جنسیتی از آن استفاده می‌کند، هستی‌زدایی از سوژه^{۱۱} و همچنین مفهوم شدن^۱ به‌مثابه امری برساخت‌گرایانه در اندیشه دوبوار است. البته باتلر با بنیادشکنی^{۱۱} این موضوع به نتایج و رویکردهای گسترده‌تر و متفاوت‌تری از دوبوار می‌رسد؛ تا جایی که به نقدهای بنیادی از اندیشه وی منجر شده است. به‌زعم باتلر هستی‌زدایی را نه تنها برای جنسیت، بلکه در معنای عام‌تر و برای جنس نیز باید به کار برد. بر همین اساس، جمله دوبوار در آغاز جنس دوم «هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه زن می‌شود» در اندیشه باتلر می‌تواند به این شکل ساخت‌گشایی شود که «بدن، بدن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه بدن می‌شود» (Rodrigues, 2019: 3). باتلر در آشفستگی جنسیتی اذعان کرده است که نگرش دوبوار در باب هستی‌زدایی از سوژکتیو^۸ زن موضوعات و نتایج بنیادی را در بر دارد که خودش متوجه آن نبوده است. بر همین اساس، برهه‌هایی از اندیشه وی وجود دارد که به بازخوانی و تأمل دوباره نیاز دارد (Butler, 1990: 176).

سیمون دوبوار و جودیت باتلر از جمله فیلسوفانی هستند که ساخت‌گشایی هویت جنسیتی^۱ و سوژکتیویسم^۲ را از ضروریات کار فلسفی و جامعه‌شناختی به شمار می‌آورند و در این عرصه آثار مستقلی ارائه کرده‌اند. از مرور آثار این دو متفکر، چنین برمی‌آید که برجسته‌ترین کتاب‌ها در میان آنها مشخصاً نام و نشان هویت جنسیتی دارند. معروف‌ترین و محوری‌ترین اثر انتقادی دوبوار، جنس دوم^۳ است. آشفستگی جنسیتی^۴ باتلر هم از برجسته‌ترین و جامع‌ترین آثار در زمینه هویت جنسیتی در عصر پست‌مدرن به شمار می‌آید. دوبوار نخستین متفکری است که به امکان بازتعریف انتقادی مفهوم فلسفه پرداخته است و معتقد است جنسیت^۵ نیز مانند موضوع‌های محوری دیگر باید در فلسفه بررسی شود و جزئی از فلسفه باشد (Sandford, 2017: 15). تأکید باتلر نیز بر هویت جنسیتی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات جامعه‌شناختی تا جایی است که امروزه هرگونه تحلیل درباره برساخت^۶ هویت جنسیتی و سوژکتیویته بدون خوانش جدی آشفستگی جنسیتی امری ناممکن و پیچیده است (Hawkesworth, 1997: 663).

با نگاهی به آثار باتلر، اندیشه دوبوار را باید یکی از مهم‌ترین منابع شکل‌گیری اندیشه وی محسوب کرد. بسیاری از نظریه‌پردازان معاصر هیچ تردیدی در این مسئله ندارند که باتلر را متفکری دوبواری قلمداد کنند؛ تاجایی که تبیین برخی از موضوعات مطرح در آشفستگی جنسیتی بدون فهم فلسفه دوبوار امکان‌پذیر

7. Orders of Discourse

8. Gender Ideology

9. Deconstruction of Subject

10. Deontologicalization of Subject

11. Radicalization

1. Gender Identity

2. Subjectivism

3. The Second Sex

4. Gender Trouble

5. Gender

6. Construction

سوژکتیویسم، هویت جنسیتی، تمایز یا همسانی جنس و جنسیت و نتایج برخاسته از آن را در اندیشه این دو متفکر تبیین می‌شود. همچنین در بخش ارزیابی، ضمن تطبیق و ذکر اشتراک‌ها و تمایزهای این دو متفکر به پرسش‌های ذکرشده پاسخ داده می‌شود و در نهایت به نتیجه‌گیری پرداخته می‌شود.

۲. دوبوار

بستر اجتماعی و فکری جنس دوم

تبیین رابطه دوبوار با جریان‌های فمینیستی و نظریه جنسیت به مراتب امری پیچیده است؛ اما بسیاری از مفسران بر این عقیده‌اند که مبانی و ریشه ظهور هر دو جریان را باید در جنس دوم وی جست‌وجو کرد (Sandford, 2017: 15). نکته شایان ذکر این است که در پذیرش و استقبال از جنس دوم جریان‌های گوناگونی در هر دو حوزه ایجاد شده است که البته الزاما با همدیگر سازگار نیستند و آرای متشتت و متعارضی را بر ضد یکدیگر ارائه کرده‌اند. در قرن نوزدهم جنبش زنان به‌عنوان جنبشی پایدار و با عنوان موج نخست جنبش زنان (۱۹۲۰-۱۸۴۸) شکل گرفت. یکی از دستاوردهای این جنبش به‌دست آوردن حق رأی برای زنان بود. در همان اوانی که دوبوار نوشتن جنس دوم را آغاز کرد، حق رأی به زنان در فرانسه داده شده بود. البته دادن حق رأی به زنان به‌دلیل اذعان بر برابری آنها با مردان نبود؛ بلکه چنان‌که برخی از مفسران گفته‌اند، تنها پاداشی برای مشارکت زنان در جنگ بود که از سوی رئیس‌جمهور وقت فرانسه به آنها داده شد (Duchen, 1994: 35-6). بر همین اساس، در وضعیت زنان پس از جنگ نیز هیچ پیشرفتی حاصل نشد و شرایط آنها به‌دلیل نیاز به زادولد بیشتر، به مراتب بغرنج‌تر و پیچیده‌تر از

به‌زعم باتلر گرچه دوبوار با شعار تقدم وجود^۱ بر ماهیت^۲ خواهان این است که زنان به سوژه‌ای وجودی تبدیل شوند و در جهان‌شمولیتی انتزاعی جای گیرند، موضع وی همچنین دلالت بر پذیرش بنیادی تن‌زدایی از سوژه مذکر^۳ دارد و این مسئله نتیجه ماندن وی در همان چهارچوب دوگانه‌انگاری نفس‌بدن و بازتولید اندیشه دکارتی مبنی بر تمایز آزادی و بدن است (Butler, 1990: 11 & 12). در این راستا، دوبوار دچار بازتولید وابستگی فرهنگی ذهن با مردانگی و بدن با زنانگی شده است. به‌زعم باتلر به‌منظور رفع این شکاف در حوزه هویت جنسیتی و تمام تقابل‌های دوگانه دیگر در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و زبانی باید به افشای اشکال مختلف قدرت و مقاومت در برابر آن همت گمارد.

پرسش‌های راهبر ما در این پژوهش عبارت است از: دوبوار و باتلر چگونه برپایه مختصات اندیشه‌شان خوانشی جدید از سوژه و هویت جنسیتی ترسیم کرده‌اند؟ وجوه اشتراک و اختلاف این دو در این باب چیست؟ چگونه دوبوار راه را برای طرح مهم‌ترین مبانی نظریه هویت سیاست در باتلر هموار ساخته است؟ نقطه گسست باتلر از دوبوار در شکل‌گیری سوژکتیویته و هویت جنسیتی کجاست؟ و در نهایت چگونه باتلر با به‌کارگیری مفهوم شدن در اندیشه دوبوار، معنای عام‌تر و گسترده‌تری از سوژه و هویت ارائه می‌کند؟ بر همین اساس، در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی ابتدا به توصیف و تحلیل بستر فکری و اجتماعی جنس دوم و آشفتگی جنسیتی پرداخته می‌شود. سپس موضوعات محوری

1. Existence

2. Essence

3. Disembodiment of Male Subject

پیش شد. کنترل زایمان و سقط جنین به عنوان جنایت و فروپاشی جمعیت علیه دولت اعلام شد و در نهایت به تصویب مجازات اعدام برای زنانی منجر شد که خواستار سقط جنین بودند.

دوبوار در این زمان سی و پنج سال داشت و جنس دوم تقریباً چهار سال پس از این حوادث ناگوار نگاشته شد. جنس دوم به دلیل طرح صریح و بی‌پرده‌اش از موضوعات مرتبط به زنانگی، با بی‌حرمتی‌ها، اهانت‌ها و انتقادهای فراوان از سوی ساختار اقتدارطلبانه و مردسالارانه مواجه شد (Reineke, 2017: 28-30). دوبوار در جنس دوم از تجربه زیسته زنان در موضوعات و معضلات مشترک به منظور ترویج آگاهی فردی و جمعی آنان بهره می‌گیرد. وی در این اثر بدن زن را به مثابه جولانگاه قدرت مردانه رد می‌کند و در نتیجه تفسیر ذات‌گرایانه از بدن به مثابه امری زیست‌شناختی^۱ را برای زن عامل اصلی ستم نظام‌مند اجتماعی قلمداد می‌کند. به گفته مفسران و صاحب‌نظران حوزه فمینیسم تمام موضوعات و مسائل محوری مطرح در جنس دوم راه را برای موج دوم فمینیسم در سال ۱۹۷۰ هموار کرد (Wenzel, 1986: 7; Dietz, 1992: 74).

در زمینه پیشینه فلسفی جنس دوم سه جریان پدیدارشناسی، اگرستانسیالیسم و فلسفه هگل از اهمیت بسیاری برخوردار است. در سال ۱۹۴۰ اهمیت درس‌گفتارهای الکساندر کوژو^۲ و شاگردانش هیپولت تن^۳ درباره هگل نقطه آغاز مهمی برای خوانش‌های فرانسوی دوبوار از اندیشه هگل بود. دوبوار در برخی از فصل‌های جنس دوم به فلسفه طبیعی و پدیدارشناسی روح هگل ارجاع داده است و در آنها از تمایز هگلی نقش و فعالیت زنان به مثابه امر عمومی

و مردان به مثابه امر فردی و همچنین مفاهیم خودآگاهی و بازشناسی در فصل خواجه و برده در نحوه برساختن سوژکتیویته زن در طول تاریخ استفاده کرده است (Hutchings, 2017: 188 & 192). دوبوار همچنین با طرح تجربه پدیدارشناختی از بدن توسط مرلوپونتی بر رویکرد پدیدارشناسی و اهمیت تجربه زیسته^۴ تأکید کرده است. همچنین، فلسفه اصالت وجودی سارتر نیز با طرح پرسش‌های وجودی در باب تقدم وجود بر ماهیت، آگاهی و آزادی زمینه مناسبی را برای طرح بحث‌های متعددی در باب جایگاه و معنای مقوله زن در اندیشه دوبوار ایجاد کرد.^۵

با وجود تأثیرپذیری دوبوار از اندیشه‌های مذکور وی نخستین متفکر تاریخ فلسفه است که زن را به مثابه مقوله‌ای فلسفی تحلیل و ارزیابی کرده است. پرسش‌های مهمی از جمله اینکه زن چیست؟ یا چگونه و در چه فرایندی به وجود آمده است؟ و در نهایت چه می‌تواند باشد؟ همگی پرسش‌های فلسفی مهمی است که در جنس دوم بدان‌ها پاسخ داده شده است. در این راستا، میراث دوبوار صرفاً پاسخ‌های جدی و بنیادی به چنین پرسش‌های فلسفی نیست؛ بلکه راهگشای برهه‌های مهمی است که بعدها به ایجاد طرح پرسش‌های سیاسی، فرهنگی و زبانی مهمی توسط متفکران پس از وی منجر شده است. فوکو، اریگاری، باتلر، ویتینگ و بسیاری دیگر از متفکران پست‌مدرن را باید وام‌دار و ممد اندیشه‌های وی تلقی کرد.

^۴ Lived Experience

^۵ برای اطلاع بیشتر از رابطه دوبوار و مرلوپونتی بنگرید به: (McWeeny, 2017: 211-223).

^۶ درباره رابطه دوبوار با سارتر بنگرید به: (Daigle, 2017: 260-270).

^۱ Biological

^۲ Alexander Kojève

^۳ Hippolyte Tain

زن می‌شود» دوبوار را باید نخستین طرفدار رویکرد برساخت‌گرایانه درباره‌ی زن و همچنین تمایز جنس و جنسیت دانست (Moi, 1999: 11; Warnke, 2011: 65).

تحلیل زیست‌شناختی دوبوار از بدن زنانه در تقابل با چهارچوب معرفت‌شناختی او (اگزستانسیالیسم) قرار می‌گیرد و توسط آن اصلاح می‌شود. بر همین اساس، وی اذعان کرده که تحلیل زوایای زیست‌شناختی بدن زن روزه‌های رهایی‌بخشی هستند که اجازه می‌دهند وجود زن درک شود. وی هرگز نپذیرفته است که سرنوشت کاملاً تعیین‌شده‌ای برای زن وجود دارد. از منظر فلسفه‌های اصالت و جود، آزادی انسان گریزناپذیر است و زیست‌شناسی نمی‌تواند دلیل قاطعی برای انتخاب‌ها و امکانات پیش روی وی باشد. قابلیت فرزندآوری و حتی فعلیت یافتن این قابلیت، زن را درباره‌ی چگونگی استفاده از آن و یا گزینش نحوه‌ی خاصی از زندگی ملزم نمی‌کند. درنهایت، وی به این نتیجه می‌رسد که انسان انتخاب می‌کند که با واقعیت‌های زیست‌شناختی خود چگونه زندگی کند. از اینجاست که دوبوار خوانشی برساخت‌گرایانه برمی‌گزیند و اصالت ذات و قطعیت‌های بدن-کارشناختی را رد می‌کند.

سوژکتیویته‌ی زن و هویت جنسیتی

دوبوار در جنس دوم با بیان تاریخی تجربه‌ی زیسته‌ی زنان، به چگونگی شکل‌گیری سوژکتیویته‌ی زن و هویت جنسیتی وی پرداخته است. به این منظور، وی بر تمام عوامل اجتماعی، سیاسی، تاریخی، زبانی و اقتصادی در شکل‌گیری ایدئولوژی جنسیتی تأکید کرده است. بنیاد نظری دوبوار در تحلیل جنسیت بر

بدن به‌مثابه‌ی امری زیست‌شناختی یا برساخت‌گرایانه مسئله‌ی محوری که پس از انتشار جنس دوم بسیار مورد تفاسیر متعدد و گاهی متعارض قرار گرفته است، نگرش دوگانه‌ی زیستی-برساختی دوبوار به بدن است، نزد دوبوار زن ازسویی به‌نحو منفی در چهارچوب جبری زیست‌شناختی واقع شده است و ازسوی دیگر، توانایی برساختن هویت جنسیتی خود را دارد و این تلفیق دوگانه، موجب تبیین‌های متناقض و نامنسجم در اندیشه‌ی وی شده است (Ruth, 2017: 73). به‌زعم برخی از مفسران این میزان تأکید بر قطعیت بدن-کارشناختی^۱ درباره‌ی سرنوشت زن و همچنین زبان منفی دوبوار درباره‌ی بدن زنانه و عملکردهای وی در جنس دوم راه را برای خوانش ذات‌گرایانه این اثر می‌گشاید. بر همین اساس، عده‌ای به‌نحو اغراق‌آمیزی وی را به زن‌ستیزی و نگرش‌های ذات‌گرایانه متهم کرده‌اند^۲ و برخی هم وی را به ترس و تنفر از بدن زنانه متهم کرده‌اند (Spelman, 1988: 126-7).

دربرابر دیدگاه مذکور، مفسران بسیاری نیز انتساب نگرش ذات‌گرایانه به اندیشه‌ی دوبوار را نامعقول و غیرمنطقی می‌دانند. به‌زعم آنها چنین نگرش‌هایی کاملاً تقلیل‌گرایانه هستند که با ارجاع به برخی از متن‌های خاص صورت گرفته و در نتیجه دور از انصاف و تحلیل منطقی است (Ruth, 2017: 74). واقعیت این است که دوبوار در همان ابتدای جنس دوم رسالت خود را هستی‌زدایی از سوژکتیویته‌ی زن قلمداد کرده است. به‌زعم صاحب‌نظران، اندیشه‌ی وی صرفاً با ارجاع به مشهورترین جمله‌ی آغازین جنس دوم یعنی «هیچ‌کس، زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه

^۱. Physiological

^۲. برای خوانش‌های ذات‌گرایانه از اندیشه‌ی دوبوار بنگرید به: (Hughes and Witt, 1997: 50).

بدن مند زن از آن استفاده می‌کند. به‌زعم وی، هر سوژه‌ای آزاد است در اینکه نوع هویتی را که خود می‌خواهد برای خویشتن برگزیند. هیچ انسانی طبیعتی ثابت، حقیقی و لایتغیر که بالضروره باشد ندارد؛ اما هر فردی می‌تواند با تعریف‌شدن توسط تصورات دیگران به ابژه یا دیگری تبدیل شود. به‌زعم وی، برای توجیه محدودیت‌های زن، باید به شرایط او استناد جست؛ نه به جوهری مرموز؛ بنابراین درهای آینده کاملاً باز است. آنچه مسلم است، این است که امکان‌های زن برای بشریت، تاکنون خفه شده و گمگشته بوده است و به‌نفع زن و همگان است که بالاخره اجازه داده شود زن با تمام بخت‌های مساعد خود مواجه شود.

بنابراین هدف جنس دوم نجات زن از زندان بدن مونث است و فهم و تصور سوژکتیویته زن در شدن است. «زن، زن می‌شود»؛ بنابراین، تعریف امکانات زنانگی و رای بدن مونث، هسته اصلی پروژه دوبراری در جنس دوم است. به‌عبارت دیگر، تبیین اینکه زن و رای بدنش می‌تواند چه امکان‌های دیگری برای بودنش فراهم کند. در نتیجه، جنسیت مکان محوری شدن و تغییر برای زن است. آن‌چنان‌که جویدیت باتلر عنوان کرده است، جنسیت را در جنس دوم می‌توان از دو منظر نگریست: نخست، به‌مثابه ساختار فرهنگی که در برساختن هویت زنانه نقش دارد و دیگری فرایندی که با آن زن می‌تواند به تحقق امکانات و آزادی خود برسد (Butler, 1999: 36).

موضوع مهم دیگر در اندیشه دوبرار، راهکار وی برای از بین بردن تقابل‌های دوگانه مذکر-مونث و مرد-زن است. مسئله‌ای که انتقادهای بسیاری را در میان مفسران و صاحب‌نظران اندیشه وی از جمله باتلر

انکار نگرش ذات‌گرایانه به سوژه استوار است^۱ و از وجهی اگزیستانسیالیستی با شعار تقدم وجود بر ماهیت اخذ شده است. وی کالبدشناسی^۱ را به‌مثابه سرنوشت و تقدیر انکار می‌کند و تعریف بدن را به‌عنوان امری زیست‌شناختی به حاشیه می‌راند و بر وجه برساخت‌گرایانه بدن تأکید می‌کند. همچنین، منشأ تمایز بین زن و مرد را نه وابسته به تقدیر و سرنوشت، بلکه محصول تمدن می‌داند (Beauvoir, 330: 2009). سوژکتیویته زن برای دوبرار به هیچ نمونه اصلی یا جوهری لایتغیر اشاره نمی‌کند: «هنگامی که واژگان زن و زنانه را به کار می‌برم، به‌وضوح به هیچ نمونه اولیه و ماهیت تغییرناپذیری استناد نمی‌کنم» (Ibid: 328).

دوبرار با تأکید بر رد هرگونه غریزه زنانه، تمام ویژگی‌های ثابت و درعین‌حال، منفعلانه منتسب به زنان را محصولی اجتماعی و تحت‌تأثیر تقسیم‌بندی سلسله‌مراتب جنسی ناشی از قدرت و ایدئولوژی مردسالاری می‌داند. تحلیل وی از ازدواج و توصیف او از خانواده و سلطه مرد را واکنش‌هایی موقعیتی در چهارچوب نظم نهادی و در راستای مناسبات قدرت جاری در خانواده قلمداد کرده است. هدف اصلی دوبرار در جنس دوم این است که نشان دهد چگونه در طول تاریخ همواره یک گروه غالب و مقتدر ایدئولوژی جنسیتی را برای به‌انقیاد کشیدن دیگری بازتولید کرده‌اند و تعاریف ذاتی و ثابتی را به سوژه زن تحمیل کرده‌اند. در نتیجه نزد وی نظریه نابرابری جنسیتی یعنی اجتماعی که به‌دست مردان سازمان یافته، تعیین کرده است که زن کوچک‌تر و بی‌ارزش‌تر باشد (Ibid: 848-849).

براساس مبانی اگزیستانسیالیستی، نوعی آزادی وجودی هست که دوبرار برای ساخت‌گشایی سوژه

^۱. Anatomy

اول کتاب *آشفستگی جنسیتی* این کتاب را هم مخالف برخی از اشکال خاص فمینیسم می‌داند و هم در عین حال بخشی از خود فمینیسم برمی‌شمارد. وی همچنین در ادامه به این مسئله اشاره می‌کند که فمینیسم باید مراقب باشد تا بیان خاصی از جنسیت را تولید نکند که سبب ایجاد اشکال جدیدی از محرومیت و انحصارگرایی در حوزه جنسیت شود (Butler, 1999: vii-viii).

آشفستگی جنسیتی در ادامه دوره‌ای سرشار از تعارض و اغتشاشات درونی در درون جنبش فمینیستی در سال ۱۹۸۰ در حال ظهور بود. در طول این زمان بود که بسیاری از متفکران از گفتمان جنسیت ذات‌گرا فاصله گرفتند. باتلر به اظهار مخالفت با ذات‌گرایی (زیست‌شناختی و اجتماعی) با نوعی برساخت‌گرایی اجتماعی بنیادی به تبیین و تحلیل هویت جنسی می‌پردازد که به اصطلاح به نظریهٔ هنجارستیزی ربط داده می‌شود. به زعم مفسران، باتلر مقولهٔ ذات‌گرایانه در هویت جنسیتی را تنها صدای طبقهٔ خاصی از زنان یعنی زنان سفیدپوست غربی می‌دانست و تفاوت‌های جنسیتی، طبقاتی و نژادی را نادیده می‌گرفت (Stone, 2005: 6).

باتلر در *آشفستگی جنسیتی* و ام‌دار بسیاری از نگرش‌های فلسفی نیز هست. از مهم‌ترین متفکرانی که وی در نوشتن این اثر از آنان استفاده کرده است، می‌توان به نیچه، دوبوار، مرلوپونتی و فوکو اشاره کرد. باتلر از تبارشناسی/اخلاق نیچه مبانی نظریهٔ خود در باب جنسیت به مثابهٔ اجراگری را اخذ کرده است.^۲ جنس دوم دوبوار نیز از نخستین و مهم‌ترین آثاری است که باتلر از آن بهره برده است. همان‌طور که پیش‌تر عنوان شد، برخی از مفسران فهم *آشفستگی*

در برداشته است.^۱ به زعم دوبوار، بهترین راه مقابله با این شکاف و تقابل به حداقل رساندن این تفاوت‌ها در ذهن است؛ زیرا ذهن محدود‌های فارغ از جنسیت و الگوی جنسی است. وی زنان را تشویق می‌کند که به شیوهٔ مردان زندگی کنند و با شناخت فردیت خویش خود را به زندگی آرمانی مردانه برسانند. وی راهکارهایی نظیر دفاع برای افزایش تعداد زنان در مجلس، حق ارث و حق رأی را بسیار پیش‌پاافتاده تلقی می‌کند و در مقابل تغییر ذهنیت جنسیتی را بهترین شیوهٔ رهایی بخشی برای زنان تلقی می‌کند؛ بنابراین، همچنان‌که برخی از مفسران دوبوار به درستی اذعان کرده‌اند تنها راه تبدیل شدن به سوژه‌ای آزاد و واقعی در اندیشهٔ وی این است که زنان کمتر مؤنث باشند و بیشتر مذکر شوند و ذهنیت، رفتارها و وظایف مردانه اتخاذ کنند (Chanter, 1995: 75).

۳. باتلر

بستر اجتماعی و فکری *آشفستگی جنسیتی*

جو دیت باتلر استاد دانشگاه، نظریه‌پرداز حوزهٔ جنس، جنسیت و فراهنجار جنسی است. کتاب وی *آشفستگی جنسیتی: فمینیسم و واژگون‌سازی نشان هویت* (۱۹۹۰) از سوی صاحب‌نظران به عنوان تأثیرگذارترین اثر دههٔ ۹۰ در حوزهٔ نظریهٔ جنسیت و یکی از مهم‌ترین متن‌های نظریهٔ فمینیستی به شمار می‌رود (Stone, 2005: 6). اثر وی نسبت به آثار گفتمان فمینیسم مارکسیست و فمینیسم روانکاوی پیشرو است. با وجود اینکه برخی از مبانی آنها را به شیوهٔ بدیع به کار برده است، اثر وی بیشتر به جنبه‌های انتقادی فمینیسم می‌پردازد. وی در مقدمهٔ

^۱ در بخش‌های بعد به نقدهای باتلر به راهکار دوبوار در باب رفع تقابل‌های دوگانهٔ جنسیتی خواهیم پرداخت.

^۲ برای اطلاع بیشتر بنگرید به: (Butler, 1999:25).

جنسیتی را بدون خوانش جدی اثر دوبوار امکان‌پذیر نمی‌دانند. باتلر در تدوین نظریه‌های جنسیتی نظر مرلوپونتی در انکار تقابل‌های دوگانهٔ نفس‌بدن و مرجعیت‌دادن به بدن را مهم تلقی می‌کند. وی هم‌صدا با مرلوپونتی آگاهی و جهان را تفکیک‌ناپذیر می‌داند. همچنین، نمی‌توان سوژه را بدون توجه به جهانی که در آن زندگی می‌کند، ادراک کرد و این ادراک و آگاهی، اساساً از طریق بدن صورت می‌پذیرد.

باتلر همچنین در *آشفتگی جنسیتی* از آثار میشل فوکو نیز تأثیر پذیرفته است. وی در بحث‌های بدن به‌مثابهٔ قدرت طبق نظر فوکو بدن را واسطه‌ای می‌داند که از طریق آن نهادها قدرت و نظارت خود را بر سوژه برقرار می‌سازند. به‌بیانی دیگر انضباط و تابعیت از قدرت در واقع نوعی پرورش بدن است. باتلر با تأسی به نظریات فوکو در باب انقیاد سوژه از طریق بدن، نظریهٔ اجراگری را مطرح می‌کند. وی نیز مانند فوکو رویکرد تبارشناسی را برمی‌گزیند و به‌زعم وی واقعیت تاریخ را نمی‌توان با روایت خطی مشاهده کرد؛ بلکه تاریخ شوند بی‌وقفهٔ اسناد پیچیده و متنوع است.^۱ باتلر همچنین به آرای اریگاری، ویتینگ و آستین نیز اشاره کرده و از سنت فکری آنها نیز بهره برده است. نکتهٔ شایان ذکر این است که وام‌داری از این متفکران راه‌های بدیعی را در این کتاب گشوده است که پیش‌تر در هیچ‌کدام از آثار مذکور نیامده است.

سوبژکتیویته و هویت جنسیتی

دغدغهٔ باتلر دربارهٔ نحوهٔ شکل‌گیری سوبژکتیویته از همان رسالهٔ دکترای وی، *سوژه‌های میل، بازتاب اندیشه‌های هگل در قرن بیستم فرانسه* آغاز شد.

پرسش اساسی وی در این رساله چگونگی شکل‌گیری سوژه در رابطهٔ بنیادی با دیگری بود (Butler, 1999: XIV). همچنین، وی در رابطهٔ بین سوژه و هویت جنسیتی در *آشفتگی جنسیتی* پرسش‌ها و مسائل محوری را طرح کرده است. وی همانند دوبوار در این کتاب به افشای تمام ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و زبانی در شکل‌گیری هویت جنسیتی سوژه پرداخته است. نزد وی همچون دوبوار هویت جنسیتی امری ذاتی و ایستا نیست و ارتباطی با وجوه زیست‌شناختی ندارد. هویت جنسیتی نزد باتلر، اجراگری^۲ است (Ibid: 33). اجراگری به این معناست که آنچه جوهر درونی جنسیت می‌پنداریم، مجموعه‌ای از تکرار کنش‌ها^۳ است و به‌واسطهٔ سبک‌بخشی^۴ جنسیتی بدن فرض شده است (Ibid: 166).

منظور باتلر از اینکه بدن جنسیت‌یافته فعل و اجراست این است که برای بدن سوژه جایگاهی هستی‌شناختی وجود ندارد که جدای از اعمال واقعیت وجودی‌اش باشند. جنسیت اجراگریانه درصدد است تا نشان دهد آنچه جوهر درونی جنسیت می‌پنداریم، با کمک مجموعه‌ای از کنش‌ها تولید شده است. نباید تصور کرد که جنسیت هویتی است تغییرناپذیر و یا جایگاهی است ثابت که کنش‌های جنسیتی از آن نشئت می‌گیرند. در واقع، جنسیت هویتی است که پیوسته و به‌واسطهٔ تکرار کنش‌ها در یک بستر زمانی برساخته می‌شود و در یک فضای بیرونی، به‌واسطهٔ کنش‌های تکرارشوندهٔ سبک‌ها نهادینه می‌شود (Ibid: 179). باتلر معتقد است واژگانی مانند زن و مرد اسم نیستند؛ بلکه فعل هستند؛ بنابراین، جنسیت همیشه یک فعل است.

². Performativity

³. Repetition of Acts

⁴. Stylization

^۱. بنگرید به: (Butler, 1999: viii-ix).

مختلف در تقابل با دوگانه‌های مردانه-زنانه خواهد بود؛ بنابراین، به‌زعم وی هیچ دلیل محکمی وجود ندارد که گونه‌های جنسیتی باید دوگانه مرد-زن باشد. می‌توان به سه، پنج یا بی‌شمار جنسیت قائل بود.

موضوع دیگر در اندیشه باتلر ساخت‌گشایی تقابل دوگانه رابطه جنس و جنسیت در اندیشه دوبوار و جنبش فمینیستی وام‌دار وی است. باتلر این ساخت‌گشایی را به‌قصد تخریب این‌دو انجام نمی‌دهد؛ بلکه نزد وی اگر تقابل جنس-جنسیت شالوده ضروری جنبش فمینیستی است، ساخت‌گشایی این رابطه به رهایی بخشی این جنبش می‌انجامد (Rodrigues, 2019: 11). به‌زعم باتلر این جنسیت نیست که مبتنی بر جنس زیست‌شناختی باشد؛ بلکه برعکس جنس است که به‌نحو اجتماعی بازنمایی می‌شود و به‌نحو گفتمانی و اجراگرایانه بر ساخت می‌شود. در نظریه باتلر، مرز سستی بین جنس و جنسیت مبهم و تشخیص‌ناپذیر است. به بیان دیگر، جنس جزئی از هویت جنسیتی می‌شود و یا توسط آن جایگزین می‌شود. نتیجه چنین باوری در تئوری باتلر گسست از دوگانه متقابل جنس و هویت جنسیتی است که دوبوار و بسیاری از دیگر نظریه‌پردازان در حوزه فمینیسم بر ضرورت وجود آن اصرار می‌ورزند (Hughes & Witz, 1997: 53). باتلر معتقد است پیش از جنسیت هیچ جنس راستینی وجود ندارد و گفتمان فرهنگی، هم جنس و هم جنسیت را برمی‌سازد و در واقع جنس فقط یک امر مصنوعی و یا یک خیال‌پردازی است؛ بنابراین، پرسش مهم باتلر این است که از کجا معلوم که جنسیت پیش‌تر از جنس وجود نداشته باشد و آن را تولید نکند؟ ساختارهایی که جنس خوانده می‌شود، به‌مانند جنسیت به‌شکل فرهنگی ساخته شده باشد و این‌گونه اصلاً هیچ تمایزی میان جنس و جنسیت در

فراسوی فعل، نمودن و شدن، هیچ «وجودی» در کار نیست. همچنین، فراسوی تجلی‌های جنسیت، هیچ هویت جنسیتی ثابتی وجود ندارد. این هویت را به‌طور اجراگرایانه با همان تجلی‌هایی تولید می‌کنند که معلول آن تصور می‌شود. به‌زعم وی، لازم نیست که فاعلی پشت فعل وجود داشته باشد. فاعل به‌صورت متغیری در خلال فعل و در ضمن انجام عمل ساخته می‌شود (Ibid: 181).

نکته شایان ذکر در بحث جنسیت به‌مثابه اجراگری در باتلر این است که کنش‌های جنسیتی را می‌توان از دو منظر سلبی و ایجابی بررسی کرد. جنبه سلبی به این معناست که نزد وی سوژه به تکرار ساختارهای مذکور که در آنها متولد شده است، محکوم است و تکرار کنش‌های جنسی زمینه‌ساز تشکیل و اتحاد و ثبات ظاهری هویت جنسیتی است؛ اما در جنبه ایجابی، سوژه دست‌کم می‌تواند تکرار کنش‌ها را به نقیضه^۱ و سخره بگیرد و برخی از این شکل‌های تمسخر، سرپیچی از هنجارهای اصلی است. ساختار فرهنگی، اجتماعی، گفتمان و قدرت همه‌جا حاضر است؛ ولی می‌توان با اعمال شورش و اجرای نقیضه‌گون در برابر آنها مقاومت کرد و با ورود به ساحت عاملیت و جعل هویت به واژگون‌سازی هویت برساخته اقدام کرد (Ibid: 158)؛ بنابراین، هویت جنسیتی به‌مثابه اجراگری اگرچه در چهارچوب ساختارهای مختلف برساخته می‌شود، همواره روزنه‌ای به‌منظور ظهور الگوهای جدید در آن وجود دارد؛ الگوهایی که در برابر الگوهای ثابت ناهنجار و غیرطبیعی قلمداد می‌شوند؛ اما همین تکرار کنش‌ها می‌تواند در طول زمان آنها را منطقی و معقول نشان دهد و همین مسئله سبب تکثر هویت‌های

^۱. Parody

نخواهد بود؛ چراکه پیش‌ازاین به ساحت هویت جنسیتی وارد شده است؛ در نتیجه، از دیدگاه باتلر، جنس برای آنکه ادراک‌پذیر شود، باید ابتدا به هویت جنسیتی بدل شود. آنچه تا به امروز از آن به ذاتی طبیعی و تغییرناپذیر به نام جنس تعبیر شده است، چیزی جز دلالت فرهنگی آن، یعنی هویت جنسیتی نمی‌تواند باشد. زبان یعنی کلام و متن را شکل می‌دهند و از طریق کاربرد مستمر زبان در جامعه، این بافت‌ها، روابط، ساختارها، فرایندها و جهان‌بینی‌ها تثبیت و ماندگار می‌شوند.

از جنسیت به تحلیل‌های تقاطعی

باتلر از طریق نظریه تقاطع‌گرایی^۲ از هویت جنسیتی گذر می‌کند و به مفهوم عام‌تر سیاست هویت^۳ می‌پردازد. نظریه تقاطعی هویت به این حقیقت می‌پردازد که سوژه همیشه در مواضع هویتی متکثری قرار دارد که به‌نحو ناقصی از مقولات هویتی آرمانی صحبت می‌کند. باتلر به جای تمرکز بر تبارشناسی قدرت مسلط مردسالاری به‌طرد سلسله‌مراتب طبقه، نژاد، زبان، جنسیت، دین، مهاجرت و همه تقابل‌های دوگانه پرداخته است. نزد وی باید با تمام اشکال اقتدارگرایی مبارزه کرد. برای مبارزه با تمام اشکال ستم مضاعف بر اقلیت‌ها باید از جنسیت به تقاطع‌گرایی گرایید. باتلر معتقد است «سوبژکتیویسم زمانی قابل فهم می‌شود که وجود انواع ویژه‌ای از هویت‌ها حضور داشته باشند؛ آنها که تصور می‌شود که وجود ندارند (Butler, 1999: 17). با بررسی سوژه‌های غیرممکن یعنی هویت‌های مختلف و افراد با هویت جنسیتی گوناگون، ممکن خواهد بود که معنای نظریه‌های باتلر از جنسیت و

کار نباشد. جنس همیشه با جنسیت همراه بوده است (Butler, 1999: 11-15).

نکته دیگر در باب رابطه هویت جنسیتی با نظام دلالت‌گر زبان و گفتمان است. نزد وی درون یک زبان مردسالارانه، زنان امری غیرقابل‌عرضه‌اند. در زبانی که به دلالت تک‌صدا متکی است، جنس مؤنث غیرقابل‌برگزیدن است. زبان در ساختارش هیچ‌گونه نشانه‌های زن‌ستیزی را در خود حمل نمی‌کند؛ تنها کاربردهای آن است که عامل اصلی ایجاد تقابل‌های دوگانه جنسیتی است (Butler, 1999: 35). باتلر هیچ نسبت و رابطه مستقیمی با یک طبیعت پیش‌ازبانی را ممکن نمی‌داند. نزد وی غیرممکن است که هیچ شناختی خارج از زبان وجود داشته باشد (Butler, 1993: 67). همچنین، به‌زعم وی سوژه‌ای وجود ندارد که در صدازدن (خطاب‌قرارگرفتن) پیشی بگیرد؛ بنابراین، در عین حال می‌تواند مانند کنش‌های تکراری بعد ایجابی هم داشته باشد و بتواند به‌نحو متکثر عمل کند و هیچ‌گونه سلسله‌مراتب و تقابل‌های دوگانه را نپذیرد. به‌زعم باتلر هویتی جنسیتی مقدم بر نظام زبان و گفتمان‌های غالب فرهنگی وجود ندارد. ما در بستر زبان و گفتمان برساخته می‌شویم. قدرت برسازنده این دو همیشه بر تصمیم ما مقدم و در نتیجه شرط‌گذار است^۱.

از دیدگاه باتلر، هویت جنسیتی به‌معنای دلالت فرهنگی جوهری طبیعی به نام جنس نیست. جنس تنها زمانی ادراک‌پذیر می‌شود که دلالت‌پذیر شود یا به‌عبارتی، به‌واسطه نظام دلالت‌گرایانه زبان و گفتمان‌های غالب معناپذیر و معنا ساز شود. هنگامی که جنس به دلالت زبانی درآید؛ اما دیگر جنس

^۱. برای اطلاع بیشتر از پیوندی زبان و سوژه در باتلر بنگرید به: (Yaghubi-Notash, Vahid Nejad and Soufiani, (2019: 309-312

^۲. Intersectionality

^۳. Identity Politics

می‌کند؛ بنابراین، نظریه‌پردازان باید علاوه بر جنسیت طبقه و نژاد را هم در تحلیل خود ادغام کنند و مثلاً تجربیات زنان سیاه‌پوست را نشان دهند (Ibid: 6-7: 21 &). تحلیل تقاطعی به پروژه پست‌مدرن‌ها نزدیک است؛ چون بر هویت‌های متکثر و در حال تغییر تأکید می‌کند و چنین نظریه‌هایی فرصت بازاندیشی پیدا می‌کنند.

اینکه تمایز بین جنس و جنسیت سفسطه‌آمیز است، نشان می‌دهد مقوله‌های «مرد» و «زن» هیچ‌گونه پایه‌ای ندارند. دوبار جنسیت را از جنس متمایز کرده بود و مدعی بود اولی هیچ ارتباطی با دومی ندارد. در نتیجه، در ادامه آن به وجود یک طبیعت تغییرناپذیر اذعان داشتند - حتی وقتی که موضوع با جنسیت ارتباطی نداشت - و آنان این ریسک را می‌کردند که این امر به مثابه پایه و اساس نهایی سلطه مرد در نظر گرفته شود. باتلر با اذعان به ساختار فرهنگی جنس، شرایط بحث را به نحو بنیادی‌تری مورد بحث قرار داد. «مرد» و «زن» به مقوله‌های شناور و بدون لنگرگاه واقعی تبدیل شدند. علاوه بر این، این درک برای همه هویت‌های جنسی، حتی اقلیت‌ها، نیز به کار بسته شد. برای باتلر، دیگر یک هویت مردانه یا زنانه وجود ندارد؛ بلکه اشکال مختلف هویت جنسیتی وجود دارد.

باتلر منتقد آن دیدگاه فمینیستی‌ای است که می‌گوید «زنان» گروهی با هویتی متمایز، یا با علائق سیاسی مشخص، یا با عاملیت اجتماعی معین هستند. باتلر ادعا می‌کند که فمینیسم با داشتن چنین دیدگاه‌هایی تصور دوگانه^۱ از جنسیت را تقویت می‌کند و امکان‌های نامحدودی را که برای انسان در زمینه هویت اجتماعی وجود دارد، به دو مقوله (مرد

هویت به مثابه امر نااثبات، موقتی و عمیقاً فرهنگی و وابسته به ساخت‌ها قابل فهم باشد.

این سوژه‌های غیرممکن مقوله‌های موجود را حذف می‌کنند و در نهایت بی‌ثباتی و جعلی بودن جنسیت را افشا می‌کنند. به زعم باتلر، آرایش قانونی زبان و سیاست که زنان را به عنوان سوژه فمینیسم بازنمایی می‌کند، خود آرایشی گفتمانی و حاصل نسخه مشخصی از سیاست بازنمایی‌کننده است و سوژه فمینیستی در نهایت به گونه‌ای گفتمانی با همان نظام سیاسی شکل می‌گرفته که تصور می‌شود سوژه موجبات رهایی از این نظام را فراهم می‌آورد.

قانون تصور سوژه پیش از قانون را تولید و سپس پنهان می‌کند تا یک آرایش گفتمانی را یک فرضیه طبیعی بنیادی بخواند (Ibid: 46).

یکی از مهم‌ترین انتقادهای باتلر به دوبار و فمینیست‌ها این است که با تأکید بیش از اندازه بر مقوله زن به سلطه تقابل‌های دوگانه بیشتر دامن می‌زنند. با پیروی از ضرورت سیاست بازنمایی‌کننده‌ای که طی آن، فمینیسم از یک سوژه ثابت سخن می‌راند، فمینیسم از این رو خود عهده‌دار بازنمایی نادرست می‌شود. سوژه فمینیست‌ها زن دگرجنس‌گرای طبقه متوسط دنیای غرب است. به زعم باتلر، برای ساخت‌گشایی هویت جنسیتی باید از جنسیت فراتر رفت و به تحلیل‌های تقاطعی پرداخت. نژاد، جنسیت، رنگ پوست، فرهنگ، زبان، طبقه و سایر مقوله‌های بیان‌گر مقاومت در زندگی افراد و عملکردهای اجتماعی ضروری است. نظریه تقاطعی بر تمام مقوله‌هایی می‌دهد که به نحوی در ساختار گفتمانی سرکوب شده‌اند. این نظریه از طرفی بر تفاوت تجربیات زنان با مردان و ضرورت مناسبات قدرت که تنوری فمینیستی بر آن تأکید دارد، تکیه می‌کند. از طرف دیگر، بر تفاوت میان زنان پافشاری

^۱. binary

همچنان که مفسران وی به درستی اذعان کرده‌اند، باتلر دوبوار را در راستای علایق و پروژه فکری خود تفسیر و بازخوانی کرده است و به برجسته کردن رادیکال جنبه‌هایی از اندیشه دوبوار پرداخته است که به تحلیل و تبیین اندیشه‌های وی یاری رساند (Femenias, 2012: 313; Rodrigues, 2019: 15).

به‌زعم باتلر، دوبوار ازسویی با تمایز بین جنس و جنسیت، جنسیت را برای رهابخشی سوژه زن ضروری و مقدم می‌داند و ازسوی دیگر برای سوژه شدن و رهایی زن، تبدیل ذهنیت زنانه به مردانه را پیشنهاد کرده است. نزد باتلر، دوبوار با حذف جنس و بدن به بازتولید تمایز دکارتی نفس و بدن گرفتار شده است و بر همان تقابل دوگانه فلسفه مدرن، یعنی وابسته‌سازی فرهنگی ذهن با مردانگی و بدن با زنانگی تأکید کرده است (Butler, 1999: 12 & 36). باتلر در پی گریز از تمایز جنس-جنسیت و همچنین، غلبه بر تقابل دوگانه ذهن و بدن است؛ به این منظور، وی در وهله نخست برای تبیین مفهوم جنسیت، بدن را امری محوری قلمداد می‌کند. باتلر با تأکید بر خود بدن و ساختار فرهنگی جنس، یک گام از دوبوار فراتر می‌رود و ساختاری را که جنس نامیده می‌شود نیز همان‌قدر ساختاری فرهنگی دارد که جنسیت. بر همین اساس، بدن‌ها نیز همیشه در نظم نمادین گرفتار بوده‌اند؛ بنابراین، اگر دوبوار اذعان کرد که هیچ حقیقت جنسیتی وجود ندارد، باتلر جنس را هم مشمول این قاعده کرد و در نتیجه نزد وی هیچ حقیقت جنسی نیز وجود ندارد (Butler, 2003: 195; Butler, 1999: 17).

به‌زعم باتلر، رویکرد ذهن‌گرایانه دوبوار وی را دچار این اشتباه می‌کند که اگر جنسیت بر ساخت است، پس اختیاری و انتخابی نیز هست، اما واقعیت نشان می‌دهد که با وجود ساختگی بودن جنسیت، در

و زن) فرومی‌کاهد و آن‌دو را در تضاد با یکدیگر می‌نشانند. باتلر برای مخالفت با این دیدگاه، به اجراگری‌هایی اشاره می‌کند که در این نظم اجتماعی و نمادین [تقابل دوگانه] موجب «معضل جنسیت» می‌شوند: به تناقض‌ها و مازادهای درونی، یعنی آن بخش‌هایی که در یک خویشتن کامل و متحد «جمع‌آمدنی» نیستند، اجازه بروز و بیان بدهیم و براساس چندگانگی هویت‌های جنسیتی و جنسی عمل کنیم. اگر چنین چندگانگی هویت‌های جنسیتی و جنسی تولید شود، می‌تواند دوتایی‌ها را دچار معضل سازد (تقابل‌های دوگانه که زن را به دیگری مرد فرومی‌کاهد و مرد را به دیگری زن) و اشکال جدیدی از عاملیت اجتماعی و نحوه‌های جدیدی از بودن در این جهان به روی ما بگشاید.

۴. ارزیابی

درباب رابطه دوبوار و باتلر می‌توان مبانی و رویکردها و نتایج مشترک بسیاری یافت. یکی از محوری‌ترین مفاهیم فلسفی که باتلر از اندیشه دوبوار وام گرفته است، مفهوم شدن در جمله آغازین جنس دوم است: «هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه زن می‌شود». دوبوار در این عبارت ابعاد ذاتی و ثابت هویت جنسیتی سوژکتیو زن را به چالش می‌کشد. به‌زعم باتلر، در این ادعای دوبوار اگر بخواهیم محوری‌ترین موضوع را برشماریم، این است که زن خود عبارتی است برای یک فرایند، یک شدن و یک ایجاد که نمی‌توان گفت از جایی منشأ گرفته یا به پایان رسیده است (Ibid: 90). هستی‌زدایی از هویت جنسیتی سوژکتیو زن در اندیشه دوبوار نقطه آغاز مطالعه باتلر درباب سوژکتیو و هویت جنسیتی است؛ اما نکته محوری در این رابطه این است که باتلر در پی فراروی از اندیشه دوبوار است.

اغلب موارد رفتارهای جنسیتی تحمیلی هستند و صرفاً با یک اراده آزاد ذهنی نمی‌توان بر آن‌ها فائق آمد. دوبوار تصور می‌کرد که زنان با خودآگاهی و تقدم اصالت وجود بر ماهیت، قادر به انتخاب آزاد و کنارزدن کلیشه‌های جنسیتی هستند. پرسش محوری باتلر این است که آیا جنسیت تا این حد متغیر و ارادی است که دوبوار بیان می‌کند؟ آیا ساختار در چنین حالتی می‌تواند به یک شکل‌گزینی فروکاسته شود؟ (Butler, 1999: 50).

نزد باتلر، بدن نه کاملاً جبرگرایانه (روانکاوی لاکانی) و نه کاملاً انتخابی (دوبوار) است. از منظر وی، انسان از سویی در ساختار مسلط قدرت و ایدئولوژی و همچنین در نظم نمادین فرهنگی و زبانی قرار دارد و اینها همگی عامل شکل‌گیری سوژه هستند؛ اما از سوی دیگر هرکجا قدرت هست، در بطن آن مقاومت برای تغییر وجود دارد. دغدغه باتلر هم افشای پستی‌های اشکال مختلف قدرت و ایدئولوژی مسلط است که به تقابل‌های دوگانه دامن می‌زند و هم نحوه مقاومت در برابر این وضعیت است؛ بنابراین، هرگونه تعریف واحد و ثابت از سوژه به‌منظور ایجاد محدودیت ضد فرایند برقراری دموکراسی در جهان است (Alvarez, 2008: 22; Butler, 1995: 51).

اگر نزد دوبوار سوژه‌شدن زن برمبنای تقدم وجود بر ماهیتش است، برای باتلر سیاست و زبان تنها حوزه‌ای است که وجود این سوژه را تثبیت می‌کند. همچنین، اگر نزد دوبوار مسئله محوری رهایی زن به‌مثابه دیگری از سلطه مرد است، برای باتلر هم مرد و هم نقطه فقدان مقابله یعنی زن به قلمرو امپریالیسم قدرت، زبان، فرهنگ و گفتمان اختصاص دارد. دوبوار و باتلر همچنین بر سر ساختارهای بنیادینی که توازن‌نداشتن جنسیت را بازتولید کرده

است، اختلاف‌نظر دارند. برای باتلر دوبوار باید مراقب باشد که در ضمن نقد نگرش مردسالارانه به ایجاد محدودیت‌های جنسیتی دامن نزند. به این معنا که ساختار مسلط قدرت از محور اختلافات جنسی فراتر رفته و به اختلافات متقاطع بسیاری دامن زده است (Ibid: 62). بر همین اساس، به‌زعم باتلر ساخت‌گشایی هویت جنسی زن در دوبوار به‌دلیل تأکید بر تقابل‌های دوگانه جنس-جنسیت و زن-مرد به ساخت‌گشایی سیاست و سوژه منجر نمی‌شود؛ بلکه بستری را که چنین هویت جنسیتی منفعلی در آن ساخته شده است، بازتولید می‌کند (Butler, 1999: 203). به‌زعم باتلر باید نقاب را از چهره رژیم شناخت‌شناسانه دگرجنس‌گرایی برداشت و به تخریب تقابل‌های دوگانه هستی‌شناختی ناشی از آن اقدام کرد. سوژه‌ها زمانی قابل فهم می‌شوند که وجود انواع ویژه‌ای از هویت‌ها حضور داشته باشند؛ آنها که تصور می‌شد وجود ندارند؛ بنابراین، تقابل‌های نژادی، دینی، طبقه‌ای و زبانی همگی زیر سلطه قدرت و تقابل‌های دوگانه ناشی از آن دچار محدودیت می‌شود (Butler, 1999: 17).

اگرچه به‌زعم باتلر، دوبوار به‌خوبی به توصیف سلطه مردان بر زنان در طول تاریخ پرداخته است، نکته مهم این است که این فقط یکی از اشکال قدرت و خشونت در جامعه است. جنسیت همیشه همان تبعیض علیه زنان نیست. بسیاری از افراد که با تقابل‌های جنسیتی مردانه و زنانه هم‌نوا نیستند، از تبعیض و خشونت رنج می‌برند و این شکل از تبعیض جنسیتی نمی‌تواند در چهارچوب سلطه مردانه شرح داده شود. خشونت علیه دین، نژاد، مهاجرت و طبقه هم بخش‌هایی از سلطه قدرت در تولید تقابل‌های دوگانه و خشونت است. هدف باتلر گسترش نوعی دموکراسی رادیکال برای رهایی از

اشکال اقتدارگرایی است. به‌زعم باتلر، دوبوار بیشتر بر پدرسالاری و نه بر طرد سلسله‌مراتب طبقاتی و قدرت تمرکز کرده است.

نتیجه‌گیری

با خوانش دقیق اندیشه‌های دوبوار و باتلر درباب سوپژکتیویته و هویت جنسیتی، با وجود برخی از تفاوت‌های مذکور بین آنها، می‌توان موضع میانی بین این دو متفکر اتخاذ کرد؛ موضعی که در آن، نه تنها این دو در تضاد و تقابل قرار نمی‌گیرند، بلکه می‌توان به‌گونه‌ای اندیشه‌ی این دو متفکر را در راستای هم و مکمل آرای یکدیگر به شمار آورد. ازسویی به‌زعم باتلر برخلاف رابطه‌ی دشوار دوبوار با پسمانده‌های بدن‌مند زنانه یعنی جنس، او بی‌شک در تحلیل و تبیین وجه برساخت‌گرایانه‌ی هویت جنسیتی موفق عمل کرده است. این موفقیت را می‌توان بحث از تحول اجتماعی و نقش نهادهای قدرت، ایدئولوژی و نظم‌های گفتمانی در برساختن سوپژکتیوته‌ی زن و ایدئولوژی جنسیت ملاحظه کرد. ازسوی دیگر، خود باتلر به افشای تمام ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و زبانی در شکل‌گیری هویت جنسیتی سوژه پرداخته است. ازمنظر هردو اگرچه ساختار فرهنگی، اجتماعی، گفتمان و قدرت همه‌جا حاضر است، می‌توان با اعمال شورش و اجرای نقیضه‌گون در برابر آنها مقاومت کرد و با ورود به ساحت عاملیت و جعل هویت به واژگون‌سازی هویت برساخته اقدام کرد.

نکته‌ی شایان ذکر این است که هدف باتلر کژنگریستن و برجسته‌کردن بنیادین جنبه‌هایی از اندیشه‌ی دوبوار است که کمتر به آنها توجه شده است؛ بنابراین، به‌زعم وی وفادارماندن به آرای دوبوار گاهی فقط در قالب انشعاب و کج‌روی از مسیر آن میسر

خواهد بود. در همین راستا وی در ساخت‌شکنی سوپژکتیویته تنها به سوژه‌ی زن و هویت جنسیتی اکتفا نمی‌کند و در معنای عام‌تر و گسترده‌تر تمام هویت‌های نژادی، جنسیتی، طبقه‌ای، دینی و زبانی را زیر چتر سوژه با هم جمع می‌کند. درنتیجه، شدن برای همه‌ی انسان‌هاست و انسان باتلری تعریف ثابتی ندارد؛ بلکه همواره می‌تواند در تعریف نامحدود، دردرساز، نابهنجار و ناسازگار با هنجارهای جامعه باقی بماند. هدف منسوخ‌کردن تقابل‌های دوگانه و دسته‌بندی و سلسله‌مراتب جنس، نژاد، قوم و طبقه است و این هدف عام و فراگیر سوپژکتیویته‌ی زن را نیز در بر می‌گیرد.

بنابراین ازمنظر باتلر همانند دوبوار، نه تنها ستم مضاعف بر زنان وجود دارد، بلکه هرکجا انسان بودن و نبودن براساس هنجارهای ثابت جامعه تعیین شود، نوعی خشونت و ستم ظهور خواهد کرد. باتلر بر این باور است که واژگون‌سازی نظام هویت جنسیتی ادراک‌پذیر در گفتمان‌های مردم‌محور حاضر تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که عامل سوژه به ماهیت دروغین و به برساختگی نظام دگرجنس‌گرا واقف شود؛ بنابراین، واژگون‌سازی نظام برساخته‌ی هویت جنسیتی تنها زمانی محقق خواهد شد که فضای لازم برای ظهور و تکثیر انواعی از هویت که هم‌اکنون غیرممکن و یا ادراک‌ناپذیر هستند، در بستر فرهنگی از طریق برملاکردن محدودیت‌های موجود در این نظام فراهم شود.

تنها نقطه‌ی گسست باتلر که از آن با عنوان بنیادشکنی سوژه‌ی دوبوار یاد شد، در این است که دوبوار نتوانسته است جنس را همچون جنسیت انکار کند؛ بلکه وی تنها معنای آن را به‌نفع شدن و وجه برساخت‌گرایانه به چالش کشیده است؛ بنابراین، ناتوانایی دوبوار در رهانیدن زن از بدن برای وی

- (eds) *Feminist Contentions: A philosophical Exchange*, New York: Routledge, 35-57.
- Chanter, Tina. (1995), *Ethics of Eros: Irigaray's Rewriting of the Philosophers*, New York: Routledge.
- Green, Karen. (1995), *The Woman of Reason*, Cambridge: Polity Press
- Daigle, Christine. (2017), "Unweaving the Threads of Influence: Beauvoir and Sartre", in *A Companion to Simone de Beauvoir*, Edited by Laura Hengehold and Nancy Bauer, Wiley Blackwell, 260-270.
- Dietz, Mary. (1992), "Introduction: Debating Simone de Beauvoir", in *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, The university of Chicago press, 18, 74-78.
- Duchen, Claire. (1994), *Women's Rights and Women's Lives in France, 1944-1968*, London: Routledge.
- FEMENÍAS, María Luisa. (2012), A crítica de Judith Butler a Simone de Beauvoir, *Revista Sapere Aude*, 3(6), Belo Horizonte: 310-339.
- Hawkesworth, Mary. (1997), "Confounding gender", in *Signs Journal of Women in Culture and Society*, The university of Chicago press, 22, 649-685
- Hutchings, Kimberly. (2017), Beauvoir and Hegel", in *A Companion to Simone de Beauvoir*, Edited by Laura Hengehold and Nancy Bauer, Wiley Blackwell
- Hughes, Alex, and Anne Witz. (1997), "Feminism and the Matter of Bodies: From de Beauvoir to Butler." In *Body & Society*, 3(1), 47-60.
- McWeeny, Jennifer. (2017), "Beauvoir and Merleau-Ponty", in *A Companion to Simone de Beauvoir*, Edited by Laura Hengehold and Nancy Bauer, Wiley Blackwell.
- Moi, Toril. (1999), *What is a Woman?* Oxford: Oxford University Press.
- Reineke, Sandra. (2017), The Intellectual and Social Context of *The Second Sex*, in *A Companion to Simone de Beauvoir*, Edited by Laura Hengehold and Nancy Bauer, Wiley Blackwell.
- Rodrigues, Carla. (2019), *Being and becoming: Butler reads de Beauvoir in cadernos pagu*, Translated by Jeffrey Hoff,
- Ruth, Groenhout. (2017), Beauvoir and Biological Body, in *A Companion to Simone de Beauvoir*, Edited by Laura

دردسر و وضع محدود ایجاد کرده است و مانند تمام فلسفه‌های آگاهی‌محور از رویکردی ذهن‌گرایانه بدن زنانه را بررسی کرده است. در نتیجه گرفتاری دوبار در همان آگاهی‌محوری و آزادی‌محوری فلسفه مدرن به انتخاب آزادانه هویت جنسیتی اذعان کرده است. به‌زعم باتلر امکان‌ناپذیر است که سوژکتیوئه زن و یا هر سوژه‌ای دیگر بتواند هر نوع هویت جنسیتی را آزادانه برای خویش برگزیند. از منظر وی، سوژه همواره در کشاکش دائمی میان جبر و اختیار قرار دارد؛ بنابراین، محوری‌ترین ایده‌وی تصورش از سیاست به‌عنوان اجرای نقیضه‌گونه از آزادی محدود برگرفته شده است. ساختار قدرت مسلط همه‌جا حاضر است؛ اما در بطن آن مقاومت برای تغییر وجود دارد.

منابع

- مصباحیان، حسین. (۱۳۸۹)، «ردیابی مضمون رهایی‌بخش سوژکتیوئه از فرانکفورت تا پاریس»، *مجله علمی-پژوهشی متافیزیک*، شماره ۵ و ۶.
- Alvarez, Josefina. (2008), "Telling different stories: Subjectivity and feminist Identity Politics", in Panel Gender, Subjectivity and security, *International Studies Association, Annual Convention*. San Francisco.
- Beauvoir, Simone de. (2009), *The Second Sex*, Translated by Constance Borde and Sheila Malovany-Chevallier, London: Jonathan Cape. (TSS) English translation of *Le deuxième sexe* 2 vols. Paris: Gallimard, 1976. (LDS)
- Butler, Judith. (1999), *Gender Trouble: feminism and the subversion of identity*, New York: Routledge.
- Butler, Judith. (1993), *Bodies That Matter, On the Discursive Limits of "Sex"*. New York: Routledge.
- Butler, Judith. (1995), *Contingent Foundations: Feminism and the question of "Postmodernism"* In: Benhabib, Set. Al.

- Judith Butler's Political Thought', *Contemporary Political Theory*, 4, 4-24
- Warnke, Georgia. (2011), *Debating Sex and Gender*, Oxford: Oxford University Press.
- Wenzel, Helene. (1986), "Interview with Simone de Beauvoir", *Yale French Studies* 72, Simone de Beauvoir: Witness to a Century, 5-32.
- Yaghubi-Notash, Masoud; Vahid Nejad Mohamad; Mahmud Soufiani. (2019), "Language, gender and subjectivity from Judith Butler's perspective", *Journal of Philosophical Investigations*, 13, 305-315.
- Hengehold and Nancy Bauer, Wiley Blackwell.
- Sandford, Stella. (2017), Beauvoir's Transdisciplinarity: From Philosophy to Gender Theory, in *A Companion to Simone de Beauvoir*, Edited by Laura Hengehold and Nancy Bauer, Wiley Blackwell.
- Spelman, Elizabeth. (1988), *Inessential Woman: Problems of Exclusion in Feminist Thought*, Boston: Beacon Press.
- Stone, Alison. (2005), 'Towards a Genealogical Feminism: A Reading of

^۱ منظور از مفهوم شدن (Becoming) در اینجا در جمله مشهور آغازین جنس دوم است: «هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه زن می‌شود» (Beauvoir, 2009: 283). در اینجا دوبار براساس مبانی اندیشه اگزیستانسیالیستی خود، یعنی تقدم وجود بر ماهیت، شدن را مکان و مامن ظهور امکانات و پیشرفت زن قلمداد کرده است.

^۲ مفهوم سوژه یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین مسائل فلسفه مدرن است که گفتمان فلسفی این دوره را شکل داده است. این گفتمان با عقل خودبنیاد دکارت آغاز شد و در کانت و هگل به اوج خود رسید. فلسفه معاصر در مواجهه با تعارض‌های سوژه مدرن با رویکردهای انتقادی و جدیدی به این حوزه نگریسته است: «درحالی‌که مفاهیم سنتی و مدرن سوژه عقل‌گرا و ذات‌گرا و ایدئالیستی و متافیزیکی بوده‌اند، انتقادهای معاصر به سوژه امکان و انگیزه‌ای فراهم ساخته‌اند که برداشت‌های انتقادی و خلاق‌تر ذهنیت پسا‌متافیزیکی رشد یابند و تفکر فلسفی درخصوص سوژه و از طریق برجسته‌شدن مسئله‌آفرینی‌های آن، غنی‌تر گردد» (مصباحیان، ۱۳۸۹: ۵۹).